



من زارنا
فکی مملکتنا
فکجا اما
زارنا فی
حیادنا

هر کس ما را پس
از وفاتمان زیارت
کند، گویا ما را در
حال حیات، زیارت
کرده است.



دیدار از روی ارادت و محبت



درستش اینجوری است که برای رفتن پیش دوستت و دیدنش دنبال بهانه نیستی. چه کارش داشته باشی چه نه، می روی که دیداری تازه کنی و چند ساعتی از روزت را کنارش باشی. درستش این است حتی وقتی کاری هم هست، موضوعی هم هست باز هم همه این ها بهانه است و اصل

زیارت کند، آنان روز قیامت واسطه او خواهند بود تا عذاب نشود». برای چشیدن و تجربه این نوع زیارت می توانید گاهی اوقات که اوضاع بر وفق مراد است و ذهنتان درگیر مشکل زندگی نیست، برای عرض سلام و ارادت و ابراز محبت به امام زین العابدین (ع) به حرم بروید.

برشان دیدند، دست بکنند توی جیبشان و شکلات در بیاورند، جایی که غیر زائرهای گوشه و کنار صحن و رواق هایش، معلوم نیست از این ور و آن ور چند نفر پشت پنجره ای رو به آن ایستاده اند.

شد. دیدم دست کرد که پرونده را پاره کند. پرونده را از دستش چنگ زدم. گفتم: «حالا نمی خواهی امضا کنی چرا پرونده رو می خواهی پاره کنی؟»

■ قبلاً هم وام گرفته بودید؟
بله. ۲۰ هزار تومن گرفته بودم که مال خیلی سال قبل تر بود؛ برای خانه قبلی مان. خلاصه که نا امید شدم. کاغذها را برداشتم و آمدم بیرون. فکر می کنم طبقه شانزدهم بود. توی همان طبقه یک پنجره ای رو به مشهد پیدا کردم. ایستادم. سلام دادم و گریه کردم. گفتم: «یا امام رضا (ع)، من الان با چه رویی برگردم بیام مشهد؟ نه پولی، نه خانه ای، نه آبرویی...» خلاصه چند دقیقه ای با حضرت (ع) صحبت کردم. خلاص که شدم، یک دفعه یک آدمی توی راهرو به چشمم آشنا آمد. یکی از کارمندان شعبه تهران بود. احوالپرسی کردیم. گفت: «اینجا؟» جریان وام را گفتم و اینکه طرف خواسته پرونده را پاره کند و...

چند دقیقه بعد، توی همان طبقه، یک آدم دیگری را دیدیم که داشت از پله ها پایین می آمد. با این آشنای من، احوالی از هم پرسیدند و باز صحبت کشید به پرونده من و قصه آن کارمند عصبانی و... طرف خیلی ناراحت شد. گفت: «دوباره برین. اگه امضا نکرد، بیارین خودم امضا کنم!» این را گفت و رفت. از این رفیقمان پرسیدم: «این کی بود؟» گفت: «مدیر امور مالی کل شرکت». بعد از آن، همیشه فکر می کردم چرا این آدم توی ساختمانی که چند تا آسانسور داشت، از پله می آمد پایین؟ چرا اصلاً شرح احوال من را پرسید؟ هیچی دیگر. رفیقتم توی اتاق همان آدم اول. این دفعه کلی عزت و احترام کرد. از جا پا شد. بعد هم پرونده را دوباره گذاشتند جلو رویش و گفتند: «فلانی دستور داده امضا کنی!» خلاصه امضا را گرفتم و برگشتم مشهد. بعد چند روز هم پول را ریختند، قرض ها را دادیم و شروع کردیم به ساختن خانه.

علاقه و محبت به امام و علم به جایگاه و عظمت ایشان است، موجب قوی تر شدن پیوند قلبی با امام و راه و روش او در زندگی می شود. به همین دلیل است که این نوع زیارت از طرف خود امام (ع) سفارش شده است. امام رضا (ع) می فرماید: «هر که مزار ائمه (ع) را به سبب علاقه مندی به آنان و اقرار به امامتشان تغییر دهد.

پهلوی راستم درد گرفت. هی آمپول و مشت مال، هی دارو و دوا و فیزیوتراپی. آخر کار دکترها تشخیص دادن باید عمل کنند. روز چهارشنبه ای به من گفتند باید هفته بعد عمل شوی. همان هفته آخر رفتم پیش یک دکتری که مطبخ فلکه دروازه قوچان بود. یک نگاهی کرد. دارو داد. چند تا دارو هم نوشت که بروم و بگیرم. داروها را گرفتم. آمپول را زدم، ولی تا به خودم آمدم دیدم لباس ها و داروهایم نیست. پنجره مطب رو به حرم بود. من هم ایستادم پشت همان پنجره به گریه؛ گریه حاجت. از همان پنجره از حضرت استمداد کردم. فردای همان روز بود که قد راست نماز خواندم.

■ یعنی دیگر احتیاج به عمل نشد؟
نه. من که دیگر عمل نکردم. دکتر هم رفتم. البته این تنها باری نبوده که حضرت (ع) کمک کرده اند.

■ مرتبه دیگرش چه اتفاقی بوده؟
ما یک خانه ای داشتیم حوالی چهارراه خواجه ربیع. به خاطر اینکه داشت خراب می شد، فروختمش و یک خانه نیمه کاره خریدیم که بسازیم. حالا خیلی هم قرض دار بودم و بنا بود بهم وام بدهند؛ ۴۰۰ تومان. ۴۰۰ هزار تومان آن موقع از ۴۰۰ میلیون حالا هم شاید بیشتر بود. سال ۶۴... خلاصه کارهایم را انجام دادم، ولی دیدم خبری نشد. این بود که بلند شدم رفتم تهران؛ رفتم ساختمان شرکت نفت.

■ نمی شد با همان شرایط توی خانه زندگی کنید؟
نه، نیمه کاره بود. انگار مانده بودیم به مستأجری. خانه قبلی را هم که فروخته بودیم. برای همین بلند شدم رفتم تهران، همه کارهای وام را کردم، ولی مسئول امضای آخر قبول نمی کرد. می گفت: «تو یک بار دیگه هم وام گرفتی. لابد خانه خرید و فروش می کنی. لابد بساز بفروشی». خودش گفت و خودش هم عصبانی

کار همان دیدار است. اصل کار این است که تو دلنتگ شده و می خواهی حال دلت را خوب کنی. حالا حکایت ما و زیارت امام (ع) هم همین است. درست است که گاه حاجت و گاه وظیفه می شود بهانه زیارتمان اما روح زیارت، دیدار از سر محبت و شوق به امام (ع) است. این نوع دیدار که به خاطر

آرمان اورنگ
«حسین اسدی» کوچک ترین شباهتی به یک آدم ۹۱ ساله ندارد؛ این قدر که مدام لازم است کارت ملی اش را از جیب بغلش در بیاورد و تولدش در سال ۱۳۰۹ را به گواه آن اثبات کند. چهره او بیشتر شبیه یک آدم ۷۰-۶۰ ساله مهربان است که هر هفته چهارشنبه ها با یک جیب پر از شکلات یکی دو تا اتوبوس می نشیند و خودش را می رساند به حرم. روایت او اما چیزی بیشتر از این حرف هاست؛ به قدر یک عمر توسل از پشت پنجره های رو به مشهد.

■ برویم اول قصه زندگی شما. «حسین اسدی» متولد کجاست؟
من متولد ۱۳۰۹ در قوژد گنا بادم. البته داداش بزرگم - خدا رحمتش کند - می گفت من متولد ۱۳۱۲ هستم. از سال ۴۲ هم به خاطر کارم در شرکت نفت آمده ام مشهد. اینجا هم، قربان آقا بروم نگهم داشته اند.

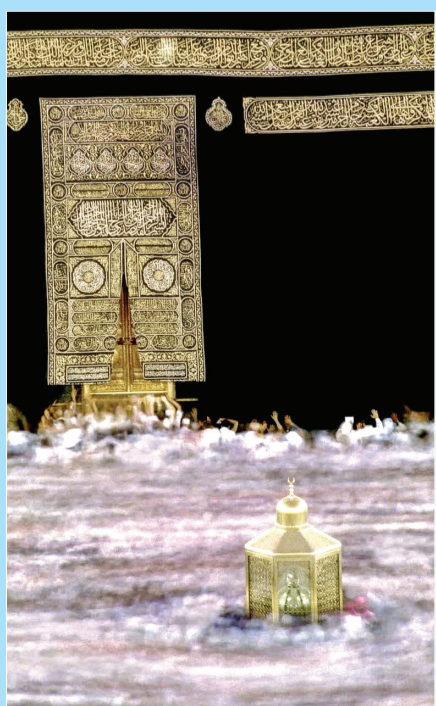
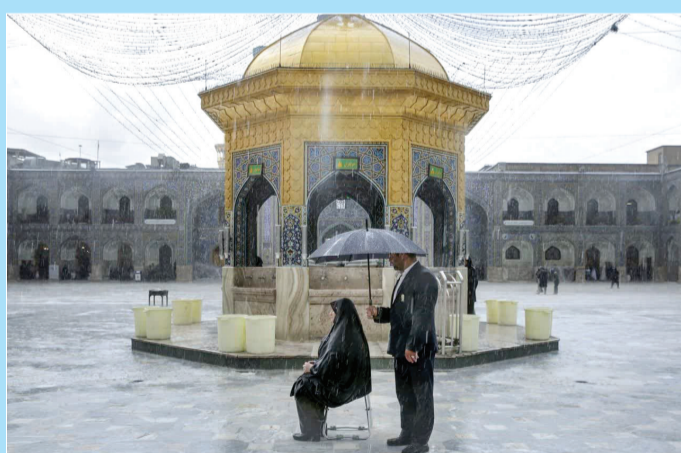
■ قصه شکلات ها چیست؟
شکلات می خرم و چهارشنبه ها می ریزم توی جیبم و از خانه با خط واحد (اتوبوس) می آیم حرم. هر بچه ای که می بینم، یک شکلات بهش می دهم. آخر هم که تمام می شود، برمی گردم خانه.

■ ماجرای خاص زندگی شما چیست؟ ماجرای به یادماندنی ای توی این ۹۰ سال رخ داده حتماً.
یک بار دیسک کمر شدم و نتوانستم دو سال پشت ماشین بنشینم. قضیه مال ۲۰ سال پیش است، شاید هم بیشتر. بله؛ مال وقتی است که هنوز بازنشسته نشده بودم. پیش همه عطارها و دکترها رفتم. کم کم



روایت «حسین اسدی» که انگار هر کجا کارش گیر کرده خواسته اش را با حضرت (ع) در میان گذاشته

«سلام» از پشت پنجره طبقه شانزدهم



اثر: باب النور
عکاس: داوود عامری
تاریخ عکاسی: ۱۳۸۵
مکان: مکه، مسجد الحرام

اثر: تنها (Alone)
عکاس: محمد عطایی محمدی
تاریخ عکاسی: بهمن ۱۳۹۹
مکان: بقعه چوپان آتا
واقع در زیارتگاه خالد نبی، شهرستان کلاله استان گلستان

اثر: چتر مهربانی
عکاس: محمدجواد مشهدی
تاریخ عکاسی:
مکان: صحن انقلاب حرم امام رضا (ع)



اثر: جاده ای به سوی آگاهی
عکاس: شهرزاد شهرکی



تاریخ عکاسی: اردیبهشت ۹۹
مکان: کلاله، آرامگاه چوپان آتا

اثر: مجموعه عکس حرم مطهر رضوی
عکاس: فرشید احمدپور
تاریخ عکاسی: سال ۹۶
مکان: حرم مطهر رضوی

اثر: سایه خورشید
عکاس: فرشید احمدپور
تاریخ عکاسی: سال ۹۷
مکان: حرم مطهر رضوی

اثر: جاده ای به سوی آگاهی
عکاس: شهرزاد شهرکی

عکس نوشته

ثابت لحظات تکرار نشدنی

نگاهی به منتخبی از آثار نخستین جشنواره بین المللی عکس «مزارات» در نگارخانه رضوان

مهدیه قمری | آنچه پیش روی شماست منتخبی از عکس های برگزیده نخستین جشنواره بین المللی مزارات است که به همت مؤسسه آفرینش های هنری آستان قدس رضوی در زمستان سال ۱۳۹۹ و آیین پایانی جشنواره نیز با معرفی برگزیدگان آن در سال ۱۴۰۰ برگزار شده بود. این مجموعه منتخب به صورت نمایشگاهی از روز دوشنبه ۴ اردیبهشت تا امروز میهمان نگارخانه رضوان بودند.



بازگشت از مسیر بی‌بازگشت آتئیست‌ها را در «تولد در سائوپائولو» بخوانید

بازگشت از مسیری بی‌بازگشت آتئیست‌ها! این یک جمله، معرفی کوتاهی است برای کتاب «تولد در سائوپائولو»، سومین اثر از مجموعه کتاب‌های ره‌یافتگان به مسیر حقیقی دینداری و بندگی که به همت نشر عهد مانا روانه بازار نشر شده است.



نکته‌ها
آیت‌الله مجتبی تهرانی

◀ **امر به معروف و نهی از منکر خانواده**
امام صادق(ع) فرمودند: هنگامی که آیه «یا أَيُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا أَنْفُسِكُمْ وَأَهْلِیْكُمْ نَارًا» نازل شد، یکی از مسلمانان شروع به گریه کرد و گفت: «أَنَا قَدْ عَجَزْتُ عَنْ نَفْسِی كَلَّفْتُ أَهْلِیْ!»: من از نفسِ خودم عاجزم

مسیر آتئیست‌ها می‌گذارد... تا اینکه در ۱۷ سالگی پاپیک مسلمان آشنا می‌شود و در ادامه، مسیر زندگی اش کاملاً تغییر می‌کند. با خواندن این کتاب و مرور شرایط زندگی و تغییر مسیر زندگی خانم کامیلا، غیر از اینکه با جذابیت‌ها و سختی‌های زندگی یک تازه مسلمان روبه‌رو می‌شوید،

آموزه‌های خود را از چشم‌اندازی نو مرور خواهید کرد. این کتاب ادامه مجموعه «تولد در لس آنجلس» و «تولد در توکیو» است. انتشارات عهد مانا این کتاب را در ۱۵۲ صفحه به قلم راضیه مکاریان و به کوشش بهزاد دانشگر راهی بازار نشر کرده است.

و در مراقبت از آن در مانده‌ام، آن وقت این آیه، من را در برابر اهل هم مکلف کرده و بار دیگران را هم بر دوش من گذاشته است!
پیغمبر اکرم(ص) به او فرمود: «خَسْبِكَ أَنْ تَأْمُرَ هَمْ بِمَا تَأْمُرُ بِهِ نَفْسُكَ وَ تَنْهَاهُمْ عَمَّا تَنْهَى عَنْهُ نَفْسُكَ»؛ کافی بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۹۲

ماشین کوتاه کرده و این سبب شده چهره‌اش با نمک تر شود. وقتی متوجه می‌شوم این آقا پسر کیست، ذوق زده می‌شوم؛ او پسر حاج آقا خامنه‌ای است! اگر کسی در خیابان، او را نشان می‌داد و می‌گفت این پسر بچه، فرزند رئیس جمهور ایران است، امکان نداشت باور کنم. مگر ممکن است؟ این لباس‌ها و ظاهر بسیار ساده، اصلاً به پسر یک وزیر و وکیل هم نمی‌آید چه برسد به پسر رئیس‌جمهور! حالا دیگر مرتب حواسم به او است و زیرچشمی نگاهش می‌کنم. کاش می‌شد دستش را بگیرم، به کوچه برویم و به همه بچه محل‌ها بگویم ببینید! این پسر آقای خامنه‌ای است، بله، پسر رئیس‌جمهور آمده‌اند خانه ما، تازه الان خود حاج آقا هم داخل خانه‌اند؛ داخل همین خانه کوچک ما.

روایتی از دیدار رهبر معظم انقلاب با خانواده شهید «جانی بت اوشانا» در دهه ۶۰

شما برای من مثل کشیش هستید



مادر با شنیدن نام «آقای خامنه‌ای» سراسیمه از جا بلند می‌شود و به طرف در می‌رود. ما هم پشت سر او به طرف در می‌دویم. در پارکد پله‌ها مادر به حاج آقا خامنه‌ای می‌رسد، خوشامد می‌گوید و از روی عبادت ایشان را می‌بوسد.

ندارد؛ قدم ایشان هم سر چشم ما؛ منتظر می‌مانیم. در همین حال، زنگ خانه را می‌زنند. بلند می‌شوم بروم در را باز کنم که همان آقا دستم را می‌گیرد و می‌گوید: یک حرفی با شما داشتم؛ بنشینید؛ دوستم در را باز می‌کند. می‌نشینم بینم حرفش چیست، می‌گوید: میهمان اصلی شما آقای رئیس‌جمهور، آقای خامنه‌ای هستند!
مادر با شنیدن نام «آقای خامنه‌ای» سراسیمه از جا بلند می‌شود و به طرف در می‌رود. ما هم پشت سر او به طرف در می‌دویم. در پارکد پله‌ها مادر به حاج آقا خامنه‌ای می‌رسد، خوشامد می‌گوید و از روی عبادت ایشان را می‌بوسد.

زانی من در کل فامیل از همه لحاظ تک بود، از نظر ایمان، از نظر اخلاق، از نظر درس؛ زبازند دوست و آشنا بود. کلیسایش ترک نمی‌شد و هر هفته مقید بود به عبادت در کلیسا. جای پدر و جانسون در خانه خیلی خالی است. پدر، راننده کامیون است و دیشب باری را برای کرمان برد و زود زود برسد خانه، پس فردا صبح است! جانسون هم برای درس خواندن، دو ماه پیش به آلمان رفت و حالا نیست تا آقای خامنه‌ای را از نزدیک ببیند. حاج آقا بعد از دلداری دادن مادر و صحبت از مقام بالای شهید پیش خداوند، با من و چارلی حرف می‌زند؛ از اینکه مشغول درس خواندیم یا کار کردن. مادر خیلی خیلی خوشحال است از حضور حاج آقا در منزلمان.

چارلی بلند می‌شود و می‌رود جای می‌آورد. مادر برای ایام عید شیرینی پخته و دو بشقاب از این شیرینی‌ها هم روی میز است. وقتی مادر به حاج آقا تعارف می‌کنند، ایشان با مهربانی تکه‌های شیرینی را با دستشان به ما می‌دهند و بعد هم برای خودشان برمی‌دارند. شیرینی این شیرینی به جانم می‌نشیند! آنچه از ابتدای این میهمانی، حواس من را پرت کرده، پسر بچه‌ای است که کنار من و درست مقابل حاج آقا نشست. حدوداً ۱۰ ساله است و به رسم بیشتر محصل‌های این روزها، موهای سرش را با

من و چارلی نیز در راهرو با ایشان سلام علیک کرده و به داخل خانه تعارفشان می‌کنیم. من، چارلی، مادر و حاج آقا پشت میز ناهارخوری می‌نشیم و ایشان شروع می‌کنند به خوش و بش کردن. بعد، از مادر می‌پرسند چرا دستشان را بوسیدند؟

حاج آقا! ما در کلیسا دست کشیشمان را می‌بوسیم؛ شما هم برای من مثل کشیش هستید؛ برای همین خواهش کردم اجازه بدهید دستتان را بوسیم.
حاج آقا عکس‌های روی طاقچه را نگاه می‌کنند و با اشاره به یکی از قاب‌ها می‌پرسند این عکس شهید است؟ من سریع بلند می‌شوم و قاب عکس زانی را از روی طاقچه به دست حاج آقا می‌دهم. ایشان به قاب عکس خیره می‌شوند و مادر شروع می‌کند از زانی تعریف کردن.
- وقتی می‌گویم زانی بهترین بود می‌گویند به خاطر حس مادری‌اش است؛ ولی به همه می‌گویم این ربطی به مادر بودنم ندارد.



بشارت‌های قرآن به وجود اقدس امام زمان بخش سی و چهارم



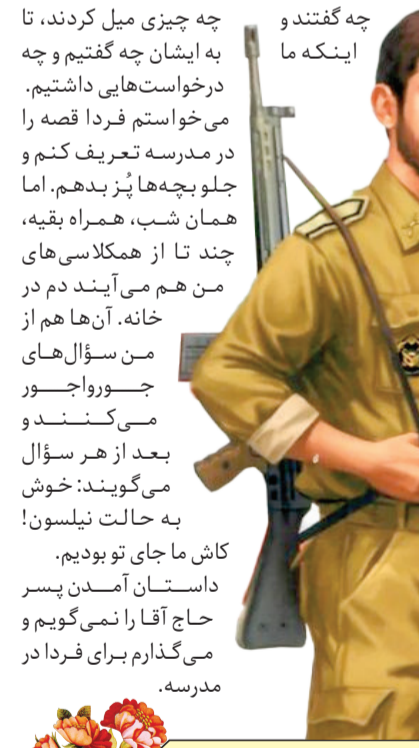
آیت‌الله سیداحمد علم‌الهدی موضوع سخن در ارتباط با آیه ۲۴۹ سوره مبارکه بقره به عنوان نهمین آیه مهدوی قرآن بود. گذشت که حسب روایات ائمه(ع)، از جمله امتحان‌هایی که پاران امام زمان(عج) با آن مواجه می‌شوند، آزمایشی مشابه امتحان بنی اسرائیل در جریان مقابله سپاه طالوت و جالوت است که در آیه مورد اشاره بیان شده است. به منظور فهم مفاد این تطبیق، قسمت‌هایی از داستان بنی اسرائیل با طالوت و مقابله آن‌ها با لشکر جالوت را در نوبت قبل مرور کردیم و در این نوبت به تبیین بخش دیگری از این جریان که هم در آیات قرآن و هم روایات آمده، می‌پردازیم. پس از تسلط جالوت بر بنی اسرائیل، بنی اسرائیل نزد پیامبری آمدند که بعد از جناب موسی(ع) در میان ایشان معبوث شده و بنا بر برخی روایات، نام او ارمیا بود. ایشان از وی خواستند فردی را به عنوان فرمانده معرفی کند تا بنی اسرائیل به رهبری وی با جالوت مقابله کنند. توضیح اینکه بر اساس بعضی نقل‌ها در بنی اسرائیل چنین بود که نبوت و پیغمبری در یک خانواده و تبار و سلطنت در تبار و نسل دیگر تحقق داشت. بر همین اساس، بعد از آمدن یعقوب و فرزندان او به مصر و پس از پایان عمر حضرت یوسف(ع)، حکومت، قدرت و مملکت داری در فرزندان یهودا و یوسف و نبوت و پیغمبری در فرزندان لایو تداوم یافت. لذا، همه انبیای بنی اسرائیل از جمله خود حضرت موسی(ع) از فرزندان لایو بودند.

در هر حال پس از مراجعه بنی اسرائیل به پیامبر خدا برای تعیین حاکم و فرمانده، آن پیغمبر که می‌دانست بنی اسرائیل قومی لجاج و نافرمان هستند، از آنان پرسید اگر خدا بر شما قتل و جنگ با جالوت را تکلیف کرد، آیا زیر بار می‌روید؟ آنان پاسخ دادند چطور به جنگ با جالوت نرویم حال آنکه از خانه و زندگی مان آواره شدیم و فرزندانمان کشته و زانمان به اسارت رفته‌اند!

با این حال، پس از آنکه آن پیامبر به امر خدا، طالوت را به عنوان فرمانده معرفی فرمود تا بنی اسرائیل به رهبری وی با جالوت مقابله کنند، به جز تعداد کمی که ۶۰ هزار نفر نقل شده، بقیه از فرمان خدا تخطی کردند و در جنگ حاضر نشدند.

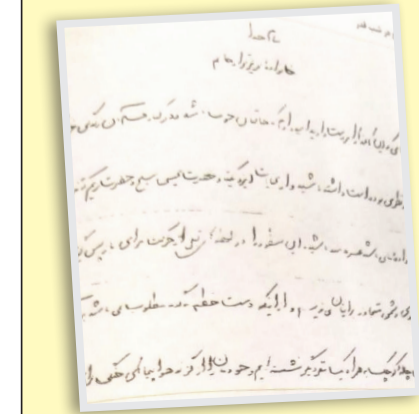
جزئیات تشییع و خاکسپاری شهید جانی بت اوشانا

مراسم تشییع پیکر پاک شهید جانی بت اوشانا ۸ اردیبهشت پس از نماز جمعه تهران برگزار خواهد شد. به گزارش ایسنا، سردار سیدمحمد باقرزاده، فرمانده کمیته جست‌وجوی مفقودین ستاد کل نیروهای مسلح گفت: غیر از مراسم وداع با پیکر شهید در روز چهارشنبه، روز پنجشنبه ۷ اردیبهشت نیز مراسم وداع دیگری در «پادگان ۱۰» ارتش برای این شهید برگزار می‌شود. مراسم جمعه ۸ اردیبهشت پس از نماز جمعه تهران برگزار خواهد شد. سردار باقرزاده خاطر نشان کرد: برنامه اختصاصی کلیسا نیز طبق آیین مذهبی آشوریان پس از نماز جمعه در کلیسای حضرت یوسف برپا می‌شود، سپس شهید عزیز جانی بت اوشانا برای تدفین به اسلامشهر منتقل خواهد شد. شایان ذکر است، شهید جانی بت اوشانا سرباز تیپ ۵۵ هوابرد ارتش جمهوری اسلامی ایران بود. این شهید در عملیات بدر (۱۳۶۳) به درجه رفیع شهادت رسید و پیکرش پس از سه دهه تفحص شد. پیکر این شهید زمانی به کشور بازگشته که پدر، مادر و برادرش از دنیا رفته‌اند.



این روزها، موهای سرش را با

از زحمات تو، بلکه پدرم قدردانی کنم، ولیکن نشد، این جنگ لعنتی گذاشت. مادر جان در این لحظه دم خیلی هوایت را کرده چون روی یک سطح خاکی نشستام و در جلو چشمانم، لحظه‌ای مجسم می‌شود که شما برای گرم نگه داشتتم به بالای سرم می‌آمدی و خوابت را حرام می‌کردی. ای کاش در این لحظه اینجا بودی تا دست‌های پر مهر و محبتت را در دست بگیرم و بوسه‌های فراوانی را نثارتم سازم. سعی کن بیش از پیش به پدرم محبت نمایی و لحظه‌های از او غافل نگردی، چون لحظه‌های پیری تنها یار و یاورت پدر مهربان و رؤفم است.



... حتم دارم از این لحظه به بعد روح من شاد و قرین نعمت خواهد بود، آن هم با دعا‌های شما.



ما من قطر
حب
الی الله
عز وجل
من قطر
دم فی
سبیل الله

هیچ قطره ای در نزد خداوند دوست داشتنی تر از قطره خونی که در راه خدا ریخته می‌شود نیست.



وفاقی

برش

آقای خامنه‌ای قبل از خداحافظی می‌پرسند چیزی احتیاج نداریم، کم و کسری چیزی؟ مادر و چارلی می‌گویند همه چیز خوب است و فقط از خدا، سلامتی شما را می‌خواهیم. با این همه، حاج آقا شماره تلفن دفتر خودشان را از یکی از همراهانشان می‌گیرند و به مادر می‌دهند. می‌گویند اگر یک وقت کاری داشتید، مضایقه نکنید. بعد هم هدیه‌ای به مادر اهدا می‌کنند و او اجازه مرخص شدن می‌خواهد. مادر از خجالت آب می‌شود. -این چه حرفی است حاج آقا! اجازه ما هم دست شمامت. خدا حفظتان کند. خیلی خیلی منت گذاشتید که تشریف آوردید. خوشحال و سرافرازمان کردید.

